

مجله  
ارمان

ادبی، تاریخی و اجتماعی

دبیر و نگارنده :

دکتر پرتو

شماره ۸ و ۹ و ۱۰

تیر، مرداد و شهریور ماه ۱۳۱۰

## مبحث لغوی

در فقه اللغة و شناسائی زبانها يك قاعده سهلی مستعمل است که با آن قاعده میتوان ریشه و بسیاری از معانی لغات گوناگون و دور از یکدیگر را در یافت و آن لغات را که بصورت از هم متمایز و دورند و بجهتی از جهات مانند استعاره و کنایه و مجاز، معانی دیگرگون و گاهی متناقض بخود گرفته اند، در يك رشته کشید و تاریخ جدائی آنان را نیز از یکدیگر بدست آورد.

مثلاً سلسله لغات عربی که از ریشه «جن» برخاسته است مانند جن - جنین - جنت - جنه - جنون - جنان - جانان - جنان (بضم) و سایر مشتقات آن از قبیل «جن اللیل» و غیره را وقتی که دقیق شویم منی بینیم همه از يك اصل و ریشه برخاسته اند - و در تمام این لغات يك معنی مشخصی قرار دارد

چنانکه میگویند : جن اللیل - یعنی شب تاریک و پوشیده شد از ظلمت - جن، موجودی که از دیده پنهان است - جنین طفلی که در زهدان نهفته است، جنت، زمینی که از سبزه و درخت

پوشیده شده است ، چنه بضم اول بمعنی سپرے کہ نُن مرد را پوشیده و ویرا از تیر دشمن نگاه دارد ، جنون پوشیدگی خرد و مجنون آنکس کہ خردش پوشیده شده است ، جنان بمعنی دل کہ در سینه نهان است ، جنان بضم باز بمعنی سپر، کہ در تمام این لغات معنی پوشیدگی و نهفتگی پیداست .

همین طور هم در پارسی سلسله هائی بسیار دیده میشود کہ می توان آن همه را بقاءرۃ فقه اللغه با یکدیگر در پیوست و نزدیک ساخت .

برای مثل میگوئیم کہ : در لغت فارسی پهلوی ،

می بینیم کہ « دش » بضم اول بمعنی « بد » و ضد آن « هو » بمعنی خوبست کہ در اصل « و هو » بوده ، چنانکہ گویند و هو منیو - یعنی منش خوب کہ رفته رفته « و هو منه » و « بمن » شده و لغت « و هو - هو - به » از یک اصل گرفته شده و تقی آن « اهو » بفتح الف است کہ بعد ها « آهو » بالف معدوده خوانده شده و بمعنی <sup>در اصل است</sup> ~~در اصل است~~ « خوب » نیز همان لغت « هو » است کہ <sup>از</sup> ~~از~~ <sup>باین</sup> ~~باین~~ بدل شده و باینی زایدہ بر آن افزوده است .

مطلب بر سر « دش » است بضم اول - این لغت چنانکہ اشاره کردیم ضد « هو » و بمعنی « بد » آمده است - بعد از دانستن این اصل ، برای ما چه قدر آسان است کہ لغات: دشمن دشنام ، دشوار ، دشخوار ، دش آهنگ (دژ آهنگ) دش آگاہ (دژ آگاہ) دش خیم (دژ خیم) و غیره را کہ لغت « دش » با لغتی دیگر ترکیب یافته ، از گردۃ معنی اصلی بسہولت دانسته



و املای صحیح آنها را بشناسیم و بدانیم که دشمن - ترکیب شده از دش و من که مخفف منش باشد - و معنی آن « بدمنش » است .

دشنام از دش و نام ترکیب شده و معنی آن « بدنام » است و نسبت بدنامی دادن راهم دشنام گفته اند .

دشوار - از دش و وار که علامت تشبیه است ، ترکیب یافته و معنی آن در اصل « بد نما » و « زشت گونه » بوده و چیزی بد نما را برای رد کردن و بجا نیاموردن آن دشوار خوانده اند و رفته رفته معنی خاصی بخود گرفته است .

هم چنین دشخوار از دش و خوار از خوردن - بمعنی تناول - ترکیب شده و بمعنی صعب التناول یا عسر التناول عربی است که ضد خوشخوار بمعنی سهل التناول باشد - که بیشتر در مورد معانی استعمال میشود

همچنین است دژ آهنگ بمعنی بد آهنگ و بد قصد و بد اراده - دژ خیم بمعنی بدخوی - و دژ آگاه بمعنی بد خبر و بد فکر که در فرهنگها بغلط بکسر اول آمده و کفر اصل مبنی بوده و شبن بدزای فارسی تبدیل یافته است .

وهر گاه ازین قبیل لغات پیداشود که معنی آن بمعنی ریشه ای آن مختلف بوده باشد ، باید دانست که در اصل بمعنی اصلی وضع شده ولی سپس بجهتی از جهات از قبیل کنایه ، استعاره یا مجاز از راه اصلی بدور مانده و رفته رفته معنی دیگرے گرفته است و این معنی اصل مدعا را نفی نمیکند .

چه گاه می شود که این اسباب مجازے معنی لغتی





هم این معنی در استعمال این لغات منظور است و معنی اولی آن  
جز در مورد لغت «شوخن» که آنهم کمتر استعمال میشود در سایر موارد  
از میان رفته است



بر گردیم باصل مطلب که گفتیم معانی و ریشه اصلی  
لغات را از وضع و مخارج حروف مرکبه آن میتوان دانست  
از آنجمله لغات «جدا» و «جز» و «گزین» و توابع  
آنهاست که چنین بنظر میرسد که همه از یک ریشه پیدا شده اند  
لغت «جز» در مورد استنابکار می رود - لغت «جذا» در مورد  
دور کردن چیزی از چیزی یا بریدن چیزی بکار می رود و  
لغت «گزیده» - «گزین» که از اصل «گز» بر خاسته بمعنی  
انتخاب کردن چیزی یا نخبه شدن چیزی است

این چند لغت ، مرکب اند از حرف «ج» یا «گ»  
که در فارسی قریب المخرج و غالباً بیکدیگر تبدیل میشوند و  
دیگر از حرف «ذ - د» و «ز» در دو حرف جیم و گاف مطلب نازده  
نداریم و تبدیل آنها آشکار است مانند «جهان» و «گبهان» و نظایر آنها که در  
پارسی فراوان است .

روش کاغذ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

لیکن در «ز - د» مختصر مطالبی است که گفتار آنها  
بیمورد نمی باشد ، معلوم است که دالهای امروز ، آنهایی که  
ما قبل آن حرف ساکن (سواى واو و الف و یا) باشد  
مانند «مرد» «چند» «دزد» و امثال آن ، و همچنین دالهایی  
که در اول کلمات واقع باشند مانند «درو» «دیوار» «در»  
و نظایر آن همه دال بی نقطه خوانده شده ، و سوائے این دو  
مورد ، همه دالهای فارسی ذال نقطه دار است .

مثل « باز » « بوذ » « بید » « پذیر » « مازر » « برادر »  
 و خدا « بند » « لگند » « جزا » و این استعمال بقرینه  
 رسم الخط فارسی تا قرون هشت و نه هجری در گوشه کنار  
 متداول بوده و پیداست که نخست بتدریج استعمال آن منسوخ  
 شده و سپس در رسم الخط نیز نقطه روی ذال حذف شده است،  
 و از نسخه های قدیم چنین بر می آید که ولایات ایران در  
 مراعات این رسم الخط یکسان نبوده و نویسندگان قرون عدیده در  
 مراعات این معنی بایکدیگر متفاوت بوده اند و موضوع آن جداست. و برخی  
 محققین درین باره جدولی ترتیب داده اند که میتوان در جای خود از  
 آن نام برد

مراد اینست که حرف دوم این لغت در جدا « ذال » معجمه  
 و در « جز » زاء معجمه است - و این دو حرف گرچه بایکدیگر  
 زیاد تبدیل نمیشوند، ولی از سوئی قریب المخرج اند، و از  
 سوئی دیگر دلایلی در دست است که گاهی در لغات فارسی  
 قدیم این حروف بیکدیگر تبدیل شده اند، چنانکه لغت  
 « آدم » بفتح اول در کتیبه هخامنشی بمعنی « من » ( ۱ )  
 آمده و بعد در عهد پهلویان و ساسانیان حرف اخر آن افتاده و  
 دال آن به زاء یا زاء فارسی تبدیل گردیده « ازیا اژ » شده و  
 همان لغت با تغییرات دیگر در مشرق ایران بالفظ « من » تبدیل  
 یافته است.

همچنین لغت « بغی بدیش » که در کتیبه داریوش نام  
 یکی از ماه های دوازده گانه است - بمعنی « بغ بیزشن » که

( ۱ ) آدم کوروش خشایبانی هخامنشی - یعنی من هستم کوروش پادشاه هخامنشی .



در لغت پهلوی « ستایش خدا » معنی میدهد و دال « یدیش » با زاء  
« یزشن » بیکدیگر تبدیل یافته است

بدین دلیل حرف اول و دوم در « جدا » و « جز » و « گز »  
که از آن لغات « گزیده » « گزیدن » و « گزین » برخاسته است ،  
یکی است . اگر چه در متون پهلوی لغت « وژیتک » بضم اول  
بمعنی گزیده آمده لکن از يك ریشه بودن آن را با (جز) نفی  
نمیکند و معانی این سه لغت هم یکی است ، و هر سه بمعنی دور کردن و جدا  
کردن و استثناء و ضحیه کردن و گزیدن است .

باز این هر سه لغت ، از يك اصل و ریشه فارسی قدیمی  
که در کتب پهلوی زیاد بکار رفته است ، برخاسته اند و آن  
لغت « یود » و یا « جود » میباشد که درست بجای « جز »  
استعمال شده است .

چنانکه در کتاب ( متون پهلوی ) رساله « درخت اسوریک » صفحه  
۱۱۱ سطر ۷ در ضمن يك بیت شعر آمده است :

انافر (۱) او هر مزد شواد از نامن طاکه تیرم کی یشتن نی شاید ،  
چه ژبو (۲) از من کردند اندر ، یزشن یژن نامن  
تحت اللفظ آن چنین است :

هرمز داد گسر [ را ] جز از من که بزم ستایش  
نشاید ، چه ژبو ( کشتی ظ ) از من کنند اندر ستایش

(۱) این لغت را زرتشتیان هند برون فراتر و بمعنی عادل گرفته اند ولی  
محققان هنوز قرائت صحیح آنرا ندانسته اند .

(۲) این لغت جبو هم خوانده میشود و بر بنده هنوز معنی آن روشن نیست  
و شاید بجای کشتی استعمال شده .

باری لغت ( جد ) همه جا بجای « جز » بکار رفته است ،  
 از ترکیب و معنی این لغت بدرستی پیداست که با لغات جدا و  
 جز و گز و گزین یکی است ، و علت اختلاف آن است که  
 در هر طرفی از اطراف مملکت ، هر لغتی را با لهجه ای دیگر  
 ادا نمیکرده اند و بعض حروف در ایالات ایران با حرفی دیگر  
 تلفظ می شده . چنانکه حرف شین در شمال ایران سین بی نقطه  
 و در جنوب با نقطه ادا می شده مانند فرشته که جنوبیان با شین  
 و شمالیان فرسته با سین می گفته اند ، و هر دو از ریشه ( فرست )  
 و بمعنی رسول و فرستاده است ، چه فرستاده از سوسه خداوند  
 « فرشته » و یا فرستاده مردم « فرسته » ،

و هم امروز در جنوب گرسنه را کشته و در خراسان همان  
 را گسسه با سین گویند ، و غیره و غیره ...

جد و جز و جدا هم از این قبیل است و علت اختلاف  
 همانا اختلاف در لهجه های مردم ولایات بوده و لیکن هر سه از

( ۱ ) این شعر از جمله اشعار ( ۱۰۲۰ ) سیلابی یهلوی است که ظاهراً در  
 شمال ایران در عهد اشکانیان تالیف قدیم و یا در زمان ساسانیان در آن تصرفاتی  
 بکار برده شده و امروز خوشبختانه باقی است .

مضامین آن کتاب حکایت مناظره نخل و بزاست ، و معلوم میدارد که این  
 صنعت مناظره از عهد قدیم باز در ممالک یهلوی غربی ( عراق عجم و جبال )  
 متداول بوده و اتفاقاً بعد از اسلام هم می بینیم که این صنعت در همان قسمت از  
 مملکت یعنی ایران غربی و شمالی ظهور و بروز داشته مانند مناظرات اسدی طوسی -  
 رایت و پرده سعدی - مناظرات شرخاجو - جام و قلیان و غیره از متاخران ...

اشعار این کتاب غالباً باقوامی الف و نون تمام میشود و از آهنگ آن پیداست  
 که اصل شعرهای معروف به ( فهاویات ) که بعدها با بحر هرج مسدس عرب  
 ترکیب یافت همین آهنگ بوده است .



يك اصل میباشد - و چون در كتب پهلوی فقط (جد) بنظر میاید باید دانست که اصل همه این لغات همان است و چنانکه گذشت با وجود آنکه لغت « وژینک » بمعنی « گزیده » در متن پهلوی آمده معذک تصور می شود که در زمان قدیمتر از هم جدا شده اند. لغت جد در متن (ج و ی د) نوشته شده ولیکن قرائت آن « جد » بروزن « جز » میباشد

لغت « گز » به تنهایی استعمال نشده و همه جادر اینمورد « جز » بمعنی ادات استعمال شده ولی درمورد فعل و مشتقات آن باگاف آمده و فعل « گزیدن » و بگزین و گزیده و گزین از آن ساخته شده - و کلمه « جدا » نیز جای اسم بکار رفته است.

م . بهار

## افسانه هندی

يك افسانه هندی اینطور میگوید :

پروفسور گاه علوم ادبی و مطالعات فرهنگی

..... جوانی که تازه عروسی کرده بود . بازن و رفیقش ازده عروس ، به دیه و خانه خودش میرفت . هنوز بد هکده خودشان نرسیده بودند ، نزدیک معبد خداوند عشق ، داماد بر رفیقش گفت : « رفیق تو با عروس من اینجا بایست ، من بدرون معبد ، برایش ستایش خداوند عشق رفته و همین حالا مراجعت میکنم . »

وقتیکه داماد بدرون معبد داخل شد ، از دور هیکل الهه اورا مجنوب کرد . خداوند عشق با شمشیری پای ایستاده و دیده گان درخشنده ای داشت . آنگاه داماد نزدیک شده و بنیاز گفت : « اوه